

این خااک که يك قطعه ز فردوس برین بود
 اکنون چو دمن نیت هر خار و خس آفتاد
 این قلعه که سیمرغ در او بیضه نهادی
 امروز نگر لانه هر بوم و کس افتاد
 ایران که ربودی ز شهان افسر و دیویم
 شهباز شرف بین که شکار مگس افتاد
 تنها نه بگفت است ترقی و تعالی
 یک نیمه ز کردار بصد گفته بس افتاد
 رباعی

آن پوست که کرد کاوه اش بر سرنی
 بگذشت بسی قرن نه وی ماند و نه کی
 بر بود ز ضحاک سر و افسر وی
 تا همت ملی اش پیاداشت ز پی

سرهنگ فریور



بر اثر تحول و انقلابات مشروطیت
 در ایران که انقلابات لسانی و قلمی
 را نیز در پی داشت شعرائی بجانب
 وجوش افتاده و شروع بسرودن
 ترانه ها و اشعار انقلابی که از
 کوچکترین فن شاعری بشمار می
 رود نموده و بواسطه استقبال مردم
 عصر از نشر انواع سخن غفلت ورزیده
 و متشاعران هم وقت را غنیمت دانسته
 از آنها پیروی نموده بنام تجدد و
 و آزادیخواهی مضامین بلند شعر
 فارسی را کوچک و حقیر جلوه داده

و شعر و شاعری را ملعبه و بازیچه خود قرار دادند و عده‌ای از آنها بشعر و قافیه ، بحر ، وزن ، صنعت تشبیه و نظایر آنها حمله نموده و این فنون را مکررات گفتند و از ابتکار کناره گیری نمودند ، شعرائی هم که مایه داشتند این هرج و مرج ادبی را ندیده انگاشته و هیچ دم نزدند و این طریقه تقویت یافته و اینک بواسطه همان سهل-انگاری‌های گویندگان اخیر متاع گرانبهای بلاغت و فصاحت فاسد و بازار آن کاسد گردیده و اشعار بی سر و ته جای ادبیات را گرفته و سنک بجای لعل نشسته است . بنا بعقیده ارباب ادب شاعری علاوه بر طبع روان مستلزم دانستن معانی و بیان، منطق ، عروض، نجوم، ریاضی ، تاریخ و غیره هم میباشد، شاعر باید يك عالم اجتماعی باشد و در اطراف هر چیزی از فصول اربعه آفاق و انفس در موقع خود گفتگو کند و برای هر طبقه بمقتضای آن سخنی گفته باشد ، باید دانست که امتعه بازار شعر ، تشبیه و استعاره و تجنیس ، گل و بلبل ، می و معشوق ، خط و خال است و علاوه بر اینها گفتار شاعر باید در روح جامعه نفوذ و تأثیر داشته و افکار او باید لا اقل در آن محیطی که میزید مورد پسند باشد .

شعرای باستان می‌گفته‌اند: که ما باید خود مبتکر باشیم و ندانسته چیزی نگوییم، روی این عقیده هر کدام از آنها در طرز خویش کمال استادی را بخرج داده اند. آن عده‌ای که امروز از شعر بسبک اساتید باستان ادب این سرزمین انتقاد میکنند و یا آن گروهی که با سرودن لطائفات هذیان آوری بنام شعر نویا شعر سپیده کاخ ادبیات ما بزعم خویش لطمه وارد می‌سازند باید بدانند که اگر آنها به دنیای ما شین علاقمندند و دوست دارند که از هواپیما ، رادیو، اختراعات دیگر گفتگو شود و یا با آوردن چند جمله نامفهوم و نادرست و سرسام آور میل دارند طبایع بدان دل بسته و از قید و بند فنون ادب وارسته گردند اگر انصاف را از دست ندهند می‌بینید که همان مادیون و همان مهمل سرایان بی بند و بار قلباً مایلند که از زلف یار، روی دلدار، شب عاشق، دوری معشوق سخنها گفته شود اگر چه مکرر باشد زیرا که مطمئناً اذعان دارند که مزیدن قند مکرر به از حرمان دلبر است .

روی این نظر بارها دسته‌های مختلفی بعنوان تقریظ و انتقاد از سراینده‌ایکه شیفته مکتب مولانا است و با لباس رزم در محفل بزم میدان داری جانباز است از این بیمقدار خواستار معرفی و انتقاد از آثارش میشدند هر چند مرا آن مایه نیست از این گوینده و اشعارش رده هائی از سره و ناسره انتخاب و بمعرض دوستان برسانم و اصراری هم ندارم از اینکه بگویم تمام آثارش یکدست است ولی آنچه را که خودشان پسندیده باشم‌ای از خصوصیات زندگی او را که از نزدیک بدان و قوف دارم مذکور می‌دارم.

سرهنگ محمد فریور بسال ۱۲۸۸ شمسی در همدان متولد و تحصیلات مقدماتی خود را در ایران پایان رسانیده و مدتی در مدرسه (فردینیک) امریکا با آموزش امور سپاهگیری پرداخت و در دوران خدمات نظامی بدریافت هفت نشان جنگی توفیق حاصل نمود بدرایشان شادروان سروان شهید سعیدخان میباشد که در چهارم تیرماه سال ۱۳۰۱ در جنگ سید جلال چمنی کشته شد و در طاهر گوراب مدفون گردید و مزارش هم اکنون مورد توجه اهالی آن سامان میباشد سرهنگ فریور مردی وارسته و پاکدامن و دوست داشتنی است مشارالیه در سال ۱۳۲۰ شمسی که در آباد فارس مأموریت داشت خدمت حضرت ذوالریاستین مونسعلیشاه تشریف بفر حاصل نمود و در سلك پیروان سلسله نعمة‌اللہی در آمد و با وصف آنکه بیش از چند سالی نیست که بشعر و شاعری پرداخته ممارستی در این کار بدست آورده و تا کنون در حدود سه هزار بیت از انواع شعر دیوانی پرداخته است که برخی از آثارش در جرید محلی و مجله نفیس ادبی ارمغان انتشار یافته است، مومی الیه همانطور که بمولوی عشق میوزد در شعر هم پیروی از او می‌نماید و از شعرای معاصر آثار مرحوم وحید و ملک الشعرا علاقه‌ای شدید ابراز می‌دارد و در باره شعر نو میگوید چون از مطالب آن چیزی درک نمیکنم کمتر وقت خود را مصروف بخواندن آنها مینمایم اینک چند نمونه از نظم او:

قبله دلها

در دل غمزده ما خبری نیست که نیست
 ز آنهمه شور و شررها انری نیست که نیست
 اشک من در دل سنگین تو تأثیر نداشت
 چکنم دیده تر را هنری نیست که نیست
 ترسم آخر بتو ای قبله دلها نرسم
 که در این راه مراد اهبیری نیست که نیست
 از که پرسم خبر از کوی تو ای کعبه عشق
 که در این ره اثر از رهگذری نیست که نیست
 روزی ای شادی دلها خبر از من گیری
 که در این غمگده از من خبری نیست که نیست
 بال پرواز در آندم به فریور دادی
 که بکنج قفسش بال و پری نیست که نیست

چهره گلنار

باز بیا شاد دل زار کن
 بهره خدا کم بمن آزار کن
 مرده ام از حسرت دیدار تو
 رحمتی ای مه بدل زار کن
 سیل غم از دیده بدامان گذشت
 چاره این چشم گهر بار کن
 بین شده خاموش شبستان من
 روشنش از چهره گلنار کن
 گیسوی مشکین زد و سو بر فشان
 خون بدل ناقه تاتار کن
 پرده پندار بگیر از دلم
 فارغم از سبوحه و زنار کن
 مهر جهان از دل من باز گیر
 واقعم از جمله اسرار کن
 گر که (فریور) شدی از غم پریش
 رو به سوی حیدر کراد کن